

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، سوم اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفر های بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و ابدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده و مسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جایی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند.

با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمین همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری مردم آن سامان.

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقل دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفتر است، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" لله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمند نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

## سرمایه‌ورگی افغانی

(دفتر خاطرات ایران)

(برگ سوم)

در هتل کاج تهران اقامت گزیده ام و روزی چند است، که درین شهر بسر میبرم. عمله و فعله هتل مرا میشناسند، چون مشتری دائمی و باصطلاح کابلی "بیع پار" ایشان شده ام. هر سال که به کشور ایران سفر میکنم، در تهران نیز رحل اقامت می افکنم و همینکه بدین شهر میرسم، یکه راست رهسپار همین هتل

میگردم و معمولاً یکی از دو اتاق ۵۶ یا ۵۷ را کرایه میگیرم، که مُشرف به شهر است و دورنمای وسیع دارد. اتاقها چندان پاک و ستره (سُترده) و باصطلاح اینجائی "تمییز" نیستند، ولی آشنائی با هتل و عملهُ مهربانش مرا یکسره بدان سو میکشاند، خصوصاً که هتل موقعیت مرکزی دارد، و به همه جاهای مورد نظر و همه چیز، نزدیک است.

چند لحظه پیش در سالون چایخوری هتل، مصروف خوردن ناشتا و باصطلاح اینجائی "صبحانه" بودم، که متشکل است، از چای و نان بربری (۱)، مسکه (کره)، مربای زردک (هویج) و پنیر گوسفندی، چیزی به مانند "پنیر شور" یا "شور پنیر" ما مردم کابل.

این صبحانه از سالهای سال به همین صورت بوده و شاید تا جهان است و این هتل و هوتلی، همین قسم بماند. آنچه فرق کرده فقط قیمت هاست، که سال بسال چشمگیرتر میگردد. نان بربری تازه و مسکه و مربای خوشنما و خوشمزه زردک هم سخت به مزاج می نشیند. پیشخدمت که صبحانه می آورد، تُرک بچه خرد سالیست. مالک هتل و کارکنان و عملهُ دیگر هتل نیز همه تُرک اند. درین دیار شاید ترکان فقط ترکان را مورد اعتماد میدانند و بر کسی دیگر اطمینان ندارند.

ترک بچه سخت ریزش کرده و بگفته اینجائی "سرما خورده" است و از چشم و بینی او آب میریزد و فیت فیت کنان بینی خود را کش میکند. چنین شخصی اصلاً باید در بستر بماند، به استراحت بپردازد و کسی از وی پرستاری کند. اما بیچاره خود پرستار (۲) دیگران و در خدمت مهمانان است. وی که از کدام روستای دورست و اطراف شهر و به اصطلاح اینجائی از "شهرستان" است، در تهران کسی را ندارد، که از وی تیمارداری نماید. طوعاً و کرهاً باید در هتل بماند و بکار خود ادامه بدهد. صدای "حاج آغا" - مالک هتل - که مرد موقر، خوش سکه و نیک سیمانیست، از دور طنین می اندازد، که میگوید :

« عرق میکنی و بدنت گرم است و بعد آب سرد میخوری، این هم نتیجه اش. اگر تب داری برو بخواب! »

من هم به ترک بچه گفتم، که بهتر است استراحت بکند، تا وضعش خوب شود. پرسیدم، چطور شد که در موسم تابستان و در فصل تموز سرما خورده ای؟ گفت "نمیدونم، ولی بمن گفتند، که سرمای افغانی خورده ای". پرسیدم، "سرمای افغانی" یعنی چی؟ گفت: « نمیدونم، مگر میگند، که "سرماخوردگی افغانی" داری، که آدم رو خیلی ناراحت مکنه». گفتم، این چی ترکیب زشت و حرف بی معناست؛ سرماخوردگی، سرماخوردگیست و "افغانی" و "ایرانی" و داخلی و خارجی ندارد؟

درین ملک از بس از افغانان بد میبرند، هر آنچه بد و زشت و پلشت و ناهنجار باشد، تحویل افغانان میدهند. حتی برای مرض و ناخوشی و بیماری و علالت مزاج نیز درجات قایل گشته اند؛ آنچه خفیف و سبک و قابل تحمل بود، "ایرانی" نامیده شود و چون طاقت فرسا و تحمل ناپذیر گشت، "افغانی" میگردد. این نامگذاری نکته ظریفی را نیز بصراحت میرساند و آن اینکه : افغانان بیچاره و بی پناه ما در این دیار، تا چه حد متحمل و بردبار اند، که حتی در شدیدترین حالت و در حالتی که باید در بستر بمانند، سر کار میروند و به کار خود ادامه میدهند.

صبح ۳۱ آگست ۱۹۹۵، هتل کاج، تهران

## توضیحات :

۱ - مردم ایران هموطنان هزاره ما را "بربری" گویند. نان مخصوصی را که همین وطنداران ما در زمان قاجاریان به ایران برده و در آن سامان رواج داده بودند، و تا امروز بسیار مورد پسند و مرغوب است، "نان بربری" نامند، که چیزی شبیه "نان خاصه" ماست، مگر "دراز رُخ" و با ابعاد به مراتب کوچکتر.

۲ - "پرستار" صفت فاعلی از مصدر "پرستیدن" است. "پرستیدن" معانی زیاد دارد، از جمله "ستایش کردن، عبادت کردن، بندگی کردن، بیحد دوست داشتن، خدمت کردن...". از معانی مشهور "پرستار"، یکی هم "خدمتگار" است، و "پرستار شفاخانه" نیز در واقع خدمت مریض را میکند. کلمه "پرستار" در همین معنی در کلام بزرگان جلیل القدر و پیشینیان ادب دری نیز بسیار بکار رفته است. "ناظم هروی" فرماید :

### اشارت کرد خاصان را نشستند      پرستاران به خدمت جرگه بستند

( به نقل از صفحه ۶ کتاب "جرگه های بزرگ ملی افغانستان ( لوی جرگه ها ) و جرگه های نام نهاد تحت تسلط کمونست ها و روسها" اثر محمد علم فیض زاد، چاپ اول، میزان ۱۳۶۸ ، لاهور - پاکستان.)

بعض کسان که از معانی متعدد و متفاوت کلمه "پرستیدن" آگاه نیستند، ترکیب "وطنپرست" را مورد شمانت قرار داده و استعمال آن را ناجائز میدانند. در این مورد در آینده مقاله مستقلی تقدیم کرده و استعمال مصدر "پرستیدن" را با استشهد از قول قدمات ، در ابعاد مختلفش به بررسی خواهم گرفت و نشان خواهم داد، که ترکیب، پسندیده و بس زیبای "وطنپرست" ، با دین مقدس اسلام هیچ منافات ندارد.